



از سه زاویه زبان‌شناسی، ارتباطات و جامعه‌شناسی

ساختارگرایی؛ آنچنانکه هست

یونس شکرخواه

و آن را در علوم انسانی به کار برد و اگرچه وی میان اندام زیستی و اندام اجتماعی تمایز قائل شد، ولی قیاس میان ساخت اندامی و ساخت اجتماعی نتایج روش‌شناختی مهمی به بار آورد، چرا که در هر دو مورد ساخت عبارت شد از سازمان و ترتیبات بخش‌های مشاهده‌پذیر که در کل ساخت اجتماعی وجود دارد.^۱

ب- زاویه زبان‌شناسی

همانگونه که ذکر شد ساختارگرایی در زمینه‌های گوناگونی که برشمرده شد، مطرح است لذا در تعقیب مفاهیمی که برای عبارت ساختارگرایی قائل شده‌اند و به عبارت بهتر در تعقیب واژه‌شناسی مسأله به سراغ یک‌فرهنگ زبان‌شناسی می‌رویم و مدخل ساخت را می‌خوانیم.

«ساخت (Structure) اصطلاحی است که به توانی واحدهای زبانی که در ارتباط خاص با یکدیگر قرار دارند، اشاره می‌کند.»^۲

از منبع فوق در عین حال از زبان‌شناسی ساختارگرا نیز تعریفی به این شرح به دست می‌آید:

«زبان‌شناسی ساختارگرا (Structural Linguistics)

Linguistics) نگرشی به زبان‌شناسی است که بر اهمیت زبان به مثابه یک سیستم تأکید می‌کند و جایگاه واحدهای زبانی را نظیر صدا، واژه و جمله در درون این سیستم مورد بررسی قرار می‌دهد.

به طور گسترده‌تر این اصطلاح برای گروه‌های گوناگون زبان‌شناس، مشتمل بر

ساختارگرایی (Structuralism) در حال حاضر آمیزه‌ای از افکار برخاسته از رشته‌های گوناگون زبان‌شناسی، انسان‌شناسی، روان‌شناسی و مارکسیسم است. چنین آمیزه‌ای گاه ساختارگرایی را به متن و گاه به حاشیه جامعه‌شناسی می‌کشاند. اما در هر حال این جایجایی باعث نمی‌شود از اهمیت ساختارگرایی برای جامعه‌شناسان کاسته شود. نظریه جامعه‌شناسی ساختاری بی‌تردید در سالهای آینده توجهات بیشتری را به خود جلب خواهد کرد، چرا که در حال حاضر به موازات رشد ساختارگرایی جنبشی به نام فراساختارگرایی (Post structuralism) نیز مطرح شده است. ساختارگرایی در متن جامعه‌شناسی و فراساختارگرایی در حاشیه آن مطرح هستند. این نوشتار عمدتاً بر معرفی ساختارگرایی متمرکز است و در معرفی این پدیده می‌کوشد از جزء به طرف کل حرکت کند.

الف - واژه‌شناسی

«کلمه ساخت (Structure) از واژه لاتین Structura و از فعل Struere به معنی ساختن و بنا کردن گرفته شده است. تا قبل از قرن هفدهم این کلمه تنها در معماری به کار می‌رفت، اما از آن به بعد در علم کالبدشکافی و دستور زبان نیز به کار برده شده است. ترکیب اجزای تن آدمی نوعی ساختمان تصور می‌شد و گمان می‌رفت که ترکیب و ترتیب کلمات نیز دارای ساخت است. در قرن نوزدهم، هربرت اسپنسر این واژه را از زیست‌شناسی وام گرفت

مکتب پراگ و به طور اخص به گروه زبان‌شناسی آمریکایی نظیر بلومفیلد (Bloomfield) و فریس (Fries) که آثارشان در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۵۰ منتشر شد، اشاره می‌کند. این زبان‌شناسان بر تئوری رفتارگرایی تأکید داشتند.^۳

البته فرهنگ مزبور به کل مقوله نمی‌پردازد. این فرهنگ اگرچه به مکتب پراگ اشاره می‌کند و از بلومفیلد نیز یاد می‌کند، اما به مکتب‌کپنهاک اصلاً اشاره نمی‌کند. ضمن آنکه بلومفیلد نیز خود عضو مکتبی از زبان‌شناسی است که به مکتب آمریکا اشتها دارد. به طور کلی مکتب‌کپنهاک، مکتب پراگ و مکتب آمریکا، هر سه از مکاتب زبان‌شناسی ساختارگرا به حساب می‌آیند، بنیانگذار مکتب‌کپنهاک فردی بنام لویی یلمزلف بود. این حوزه زبان‌شناسی اساساً در زمینه لفظ و معنی کار می‌کرد. رومن یا کوپسن بنیانگذار مکتب پراگ بود. این مکتب بیشتر در قلمرو واج‌شناسی و ساخت واژواجی کار می‌کرد. لئونارد بلومفیلد نیز بنیانگذار مکتب آمریکا بود. این مکتب که مقوله نحو را تعقیب می‌کند به مطالعه جنبه عینی و ملموس زبان (گفتار) می‌پرداخت. در هر حال مکاتب زبان‌شناسی در حال حاضر در هفت مقوله به رسمیت شناخته می‌شوند^۴ و همه از آرای فردینان دوسوسور (Ferdinand de saussure) پدر زبان‌شناسی نوین و ساختارگرا منشعب شده‌اند که به آرای وی خواهیم پرداخت.

فردینان دوسوسور (اهل ژنو) که به اندیشه‌های نوین زبان‌شناسی شکل داد عملاً اصطلاح ساخت را به کاربرد ولی چون مکاتبی که از او الهام گرفتند، ساختارگرا بوده و روندی که پیموندند ساختارگرایی بود به این عبارت او را آغازگر زبان‌شناسی ساختارگرا به شمار می‌آورند. او به زبان‌شناسی در دو عرصه

«در زمانی» (Diachronique) و «همزمانی» (Synchronique) پرداخت. از دیدگاه سوسور زبان شبکه‌ای به هم بافته است که باید آنرا به عنوان یک کل در نظر گرفت. از نظر سوسور توصیف‌های دستوره‌های سنتی، بریده‌بریده و جزئی است و از زبان تصویری یکجا بدست نمی‌دهد. سوسور می‌گوید زبان مجموعه‌ای از صداها و واژه‌ها نیست، شبکه‌ای از روابط است که بر روی هم نظام یا سیستم را به وجود می‌آورد (form) تا آنرا از صورت که جوهر مادی زبان است و جزو زبان نیست، متمایز کند و چون سوسور بر جنبه دستگاهی بودن زبان تأکید می‌کرد، همین امر باعث شد تا زبان‌شناسان به دنبال ساخت زبان برآیند. و وقتی سوسور بر روابط هم‌نشینی و جانشینی پرداخت، این نوع نگاه به مبنای طبقه‌بندی و تجزیه و تحلیل زبان در همه مکاتب ساختارگرا تبدیل شد.

سوسور پس از اینکه بین زبان‌شناسی همزمانی و در زمانی تمایز قایل شد، داده‌های زبان‌شناسی را به سه مقوله متفاوت تقسیم کرد: زبان (langue)، گفتار (Parole) و قوه نطق (Faculte de langage). در این تمایز زبان قوه تولید و گفتار قوه کاربرد است. البته زبان‌شناسی ساختارگرای آمریکا فقط بر گفتار تأکید می‌کند. سوسور همچنین با نگاهی نشانه‌شناسانه، زبان را دستگاهی از علائم می‌داند و این که هر علامتی ترکیبی از دو جزء تجزیه‌ناپذیرست بنام‌های دال (Signifier) و مدلول (Signified).^۶

تمایزی که سوسور میان زبان و گفتار یافت، اهمیت زیادی در زبان‌شناسی یافته است. سوسور میان مطلق زبان، زبان و گفتار تمایز گذاشت. مطلق زبان تمامی توان‌ها و

نیروهای آدمی است. برای ارائه معنا و همچون یک دستگاه و نظام، ضوابط و قاعده‌هایی دارد که فراسوی هرگونه گزینش شخصی وجود دارند. زبان، نظام نشانه‌ها و قاعده‌هایی ویژه است که زبانی خاص (همچون فارسی) را می‌سازد. گفتار کاربرد شخصی زبان است، شکل ظهور و فعلیت یافتن آن زبان در سخن گفتن و نگارش است. سوسور زبان را موضوع اصلی زبان‌شناسی می‌داند.^۷

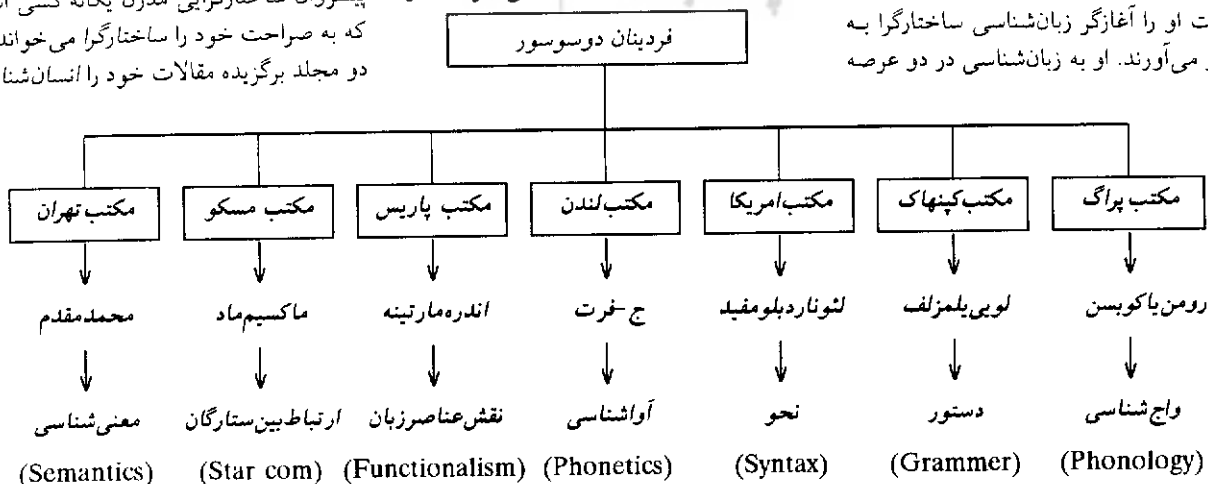
همین بحث جدایی زبان و گفتار بود که مبنای تأثیرگذاری آرای سوسور بر سایر زمینه‌ها شد: فلسفه، انسان‌شناسی (به‌ویژه جدایی قوانین از ساختار خویشاوندی در آثار لوی استروس/لوی اشتراوس) (Claude Levi-strauss) روان‌شناسی و غیره.

اما در هر حال «سوسور در درس‌هایی درباره زبان‌شناسی همگانی همه‌جا از اصطلاح نظام به جای ساختار استفاده کرد، اما پس از او زبان‌شناس روسی نیکلای تروتسکوی واژه ساختار را به کار برد».^۸

افزون بر این، بحث ساخت و ساختارگرایی مشابهت خود را در آثار و نگرش‌های سوسور و استروس این چنین خود را نشان می‌دهد:

«زبان، نظام یا ساختاری است متشکل از واحدهایی که باهم مناسبت دارند. لوی استروس نوشته است. «مهمترین درس انقلاب واج‌شناسیک این بود که هرگز نمی‌توان واحدی مستقل را پذیرفت» و سوسور می‌گوید: در زبان هیچ موردی وجود ندارد که مستقل باشد».^۹

در همین رابطه باید افزود کلودلوی استروس [۱۹۰۸- زاده بلژیک] از جمله پیشروان ساختارگرایی مدرن یگانه کسی است که به صراحت خود را ساختارگرا می‌خواند. او دو مجلد برگزیده مقالات خود را انسان‌شناسی



ساختارگرا نامیده است. از دیدگاه استروس ذهن انسان دارای سازوکار ساختاری است که به هر ماده پیش روی خود «شکل» می دهد.

«یاور لوی استروس به وجود نظامی که پدیدارهای فرهنگی بدان تعلق دارند، یعنی ساختاری که دگرگونی ناپذیر است (قابل قیاس با ساختار ذهن آدمی) و تسماس عناصر و اشکال فرهنگی و مناسبات میان آنها در دل آن جای دارند، یکی از مهمترین پیشنهادهای ساختارگرایی است... لوی استروس گفته است شاید روش ساختارگرایی چیزی بیش از این نباشد: تلاش برای یافتن عنصر دگرگونی ناپذیر به بیان دیگر شناخت عنصر دگرگونی ناپذیر در میان تمایزهای سطحی. لوی استروس

روایت) تفاوت گوهری ندارد، اما نمی توان آنرا سطر به سطر خواند، یا در جریان پیشرفت روایت شناخت، بل باید آنرا به صورت یک کل در نظر گرفت.

معنای بنیادین اسطوره در سلسله حوادث نهفته نیست، بل در زنجیره ای از حوادث شناختی است. زنجیره ای که کل را نمایان می کند و این راز تشابه اسطوره با موسیقی است... هر اسطوره شکل دگرگون شده اسطوره ای دیگر است و از این رو می توان از ترکیب عناصرش به ترکیب معنایی آن اسطوره و در کل به ترکیب معنایی نظام اساطیر یا منطق اساطیر پی برد.^{۱۱}

و همانگونه که می بینید در این نگرش نیز جای پای مفاهیم زبان شناسانه دال و مدلول

شکل هایی ضسد اومسانستی و ضدعینی گرایی ارائه می شد، در نهایت در قالب شکل های تحلیل ساختارگرا تبلور یافت و به عنوان مثال نگرش ساختارگرایانه به مطالعه پدیده های فرهنگی و اجتماعی.^{۱۲}

از دیگر سو پیچیدگی افکار فوکو نیز بررسی آرای وی را دشوار می سازد، اما در عین حال این باور وجود دارد که:

«ساختارگرایی نفوذ نیرومندی بر کارهای نخستین فوکو داشت اما این نفوذ در آثار بعدی وی کم و بیش کمتر شد و اکنون او را بیشتر یک فراساختارگرا و یا مابعد نوگرا می شناسند.^{۱۳}

فوکو در بررسی دانش، افکار و شیوه های مباحثه یا گفتن (Discourse) و همچنین در

■ اگرچه تحلیل محتوا به عنوان متد از سوی محققانی که از پشتوانه های متفاوت تئوریک برخوردار بودند، به کار گرفته شده است، اما این روش جبراً بر محتوای آشکار پیام به مثابه مهمترین حوزه تحلیل اجتماعی تأکید می کند و در القای معنای پیام های برخی از رسانه های مشخص با محدودیت مواجه است.

آثار اولیه اش پیرامون روش شناسی به یک نوع باستان شناسی دانش (Archeology of Knowledge) می پردازد. (الن شریدان (Alan Sheridan) می گوید: باستان شناسی دانش فوکو در جستجوی یک رشته از قواعد شکل گیری می باشد که شرایط امکان پذیری مواردی را مشخص کنند که می توان در چارچوب یک گفتن مشخص در یک زمان مشخص گفت و همین اظهار نظر نیز بخوبی تأثیر ساختارگرایی بر آرای فوکو را نشان می دهد. فوکو در همین روند، عبارت شجره شناسی قدرت (Genealogy of power) را طرح می کند و سپس اعلام می کند که دانش مولد قدرت است و سپس به خصیلت سلسله مراتبی دانش انتقاد می کند. او در مسیر تلاش می کند تا به مناسبات میان دانش و قدرت دست یابد. او تاریخ را چرخش یک نظام سلطه به نظام سلطه دیگر می داند که این چرخش نیز برپایه دانش صورت می گیرد.



پیدا است. در اینجا بد نیست در همین بحث زبان شناسانه نگاهی هم به نظرات میشل فوکو (Michel Foucault) و رولان بارت (Roland Barthes) داشته باشیم. این نگاه به طوری موجز و عمدتاً از زاویه تأثیرات زبان شناسی و رگه های ساختاری دنبال می شود.

آرای فوکو

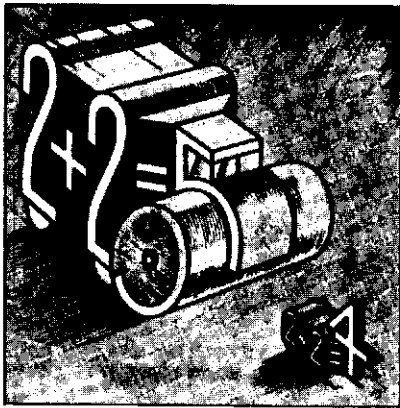
میشل فوکو (۱۹۲۶-۱۹۸۴) فیلسوف فرانسوی یکی از مفاهیمی را که به کار گرفت «سخن» بود: سوسور سخن را کارکرد بیانی زبان می دانست و سایر زبان شناسان نیز آنرا جمله می خواندند. اما در نشانه شناسی مدرن، سخن، تبدیل جمله ها به یکدیگر و یا به عبارت دیگر روح زبان که بیان درمی آید است. فوکو نیز همانند سایر هم تاییان فرانسوی خود پس از دهه پنجاه به سوی تحلیل مدلهای برخاسته از زبان شناسی ساختارگرا کشیده شد.

«این اشکال گوناگون تحلیل که به

از ساختار فیزیکی ناخود آگاه چیزها یا انجام شناسی نا آگاهانه ذهن یاد می کند که در پس نهادهای اجتماعی ساخته انسان نهفته اند. ناخود آگاه، اصول ساختاری بنیادینی است که بر زبان حاکم است.»^{۱۰}

به این ترتیب می توان به این نکته پی برد که زبان شناسی و نشانه شناسی بر آرای استروس تأثیر داشته اند به این معنی که تلاش او برای یافتن منطق در پشت هر چیز به ظاهر بی منطق و یا یافتن معنا در پس هر گزاره، وام گرفته از نگاه زبان شناسانه سوسور است. استروس در ادامه چنین نگرشی در بررسی اسطوره می گوید: اسطوره ها ممکن است در نگاه نخست بی معنا و پوچ به نظر برسند، اما در همه فرهنگ ها وجود دارند و یافتن معنای آنها وظیفه انسان شناسی ساختارگرا است.

«اسطوره به نظر لوی استروس با حکایت و گزارش روزنامه (و اساساً با



- ساختارگرایی به جای کمیت بر کیفیت متمرکز است.
- ساختارگرایی هم مثل تحلیل محتوا ابهاماتی را دربر دارد و برخلاف تحلیل محتوا نمی‌توان آنگونه با قاطعیت آن را یک متد قلمداد کرد.
- رولان بارت، ساختارگرایی را یک فلسفه و تئوری برای مطالعه ابزارهای فرهنگی اعلام می‌کند.

متن یک کل یکپارچه ساختاری است که در آن جایگاهی که عوامل مختلف آن را اشغال کرده‌اند، مهمتر از تعداد دفعاتی است که این عوامل تکرار می‌شوند. شاید یک مثال در این زمینه به فهم مسأله بیشتر کمک کند. اگر یک فیلم را یک گفتمان فرض کنیم میزان خشونت کاراکتر اصلی در این فیلم از دیدگاه ساختاری ارتباط راجع به خشونت است و نه خود خشونت.

اما در هر حال، ساختارگرایی هم مثل تحلیل محتوا ابهاماتی را دربر دارد و برخلاف تحلیل محتوا نمی‌توان آنگونه با قاطعیت آن را یک متد قلمداد کرد، اما به هر صورت منظومه‌ای از مطالعات است که در هنر، ادبیات، انسان‌شناسی و وسایل ارتباطی با تکیه بر زبان‌شناسی کاربرد دارد و به همین دلیل است که بارت - همانگونه که دیدیم - آن را یک فلسفه و تئوری برای مطالعه ابزارهای فرهنگی اعلام می‌کند.

به هر حال، بحث اصلی در زاویه ارتباطی و رسانه‌ای این است که متد متکی بر زبان‌شناسی ساختارگرا، پژوهشگر را وادار می‌سازد تا نظام قواعد موجود در پس‌زمینه گفتار را بررسی کند. نه عوامل با نفوذ و حاکم صوری و خارجی را. پس می‌توان نتیجه گرفت که تأکید ساختارگراها بر ساخت درونی متن یا

- اگرچه از زاویه مارکسیستی، رسانه‌ها تدارک بیننده ایدئولوژی طبقه حاکم هستند و از دیگر سو القاگر نوعی آگاهی کاذب، اما ساختارگرایان عملاً از زاویه صرف رو ساخت/زیرساخت به موضوع نگاه نمی‌کنند.

می‌دهد مهم است، زیرا ما فقط رابطه‌ی شیئی با معنی را در نظر می‌گیریم. در حالی که عوامل تأثیرگذار دیگر نظیر روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و موقعیت فیزیکی را در نظر نمی‌گیریم در حالی که باید رابطه همه این عوامل تأثیرگذار را در نظر گرفت.

ج- زاویه ارتباطی و رسانه‌ای

دهه گذشته شاهد رشد فزاینده توجهات نسبت به تحلیل نشانه‌شناسانه پیام‌های وسایل ارتباط جمعی بوده است. این امر در تحلیل پوشش اخبار، تحلیل تبلیغات، فیلم و تلویزیون به کار گرفته شده و پایه‌ی تئوری‌های ایدئولوژی پیش رفته است. شیوه سنتی تحلیل پیام‌های ارتباط جمعی تکنیک تحلیل محتوا (Content analysis) بوده است، شیوه‌ای که در آن مقولات مفهومی مشخص در ارتباط با محتوای رسانه تعیین می‌شوند و سپس حضور یا عدم حضور این مقولات با ضرایب مختلفی از پیچیدگی برآورد می‌شود و اگرچه تحلیل محتوا به عنوان متد از سوی محققانی که از پشتوانه‌های متفاوت تئوریک برخوردار بودند، به کار گرفته شده است، اما این روش جبراً بر محتوای آشکار پیام به مثابه مهمترین حوزه تحلیل اجتماعی تأکید می‌کند و در القای معنای پیام‌های برخی از رسانه‌های مشخص با محدودیت مواجه است.

اما مطالعات ساختارگرایانه و نشانه‌شناسانه که فرضیات و گزاره‌های اصلی خود را از زبان‌شناسی گرفته‌اند، به پیام‌های رسانه‌ها به مثابه کلیت‌های ساختاری یا ساختمند (Structured wholes) می‌نگرند و نه به صورت محتوای آشکار و کمی منفک شده پیام‌ها.

به دیگر سخن ساختارگرایی به جای کمیت بر کیفیت متمرکز است. از دیدگاه ساختارگرایان

فوکو همچنین به گفتمان پزشکی هم علاقه‌مند بود و معاینه را یک زبان بدون واژگان می‌دانست و به بررسی ساختار عمیق و ژرف این زبان هم همت گماشت. او در چارچوب فوق‌الذکر نیز از نگاه ساختارگرایانه پیروی کرده است.^{۱۴}

آرای رولان بارت

بارت نشانه‌شناس فرانسوی هم که از پیروان برجسته اندیشه‌های سوسور است، نشانه‌شناسی را علم فرم‌ها می‌داند، زیرا او هم علائم را جدای از محتوای آنها بررسی می‌کند. از دیدگاه بارت این یک دکترین کاملاً فرمالیستی که تحلیل آن صرفاً از مناسبات صوری به عمل می‌آید و نه تنها دال و مدلول، بلکه وابستگی متقابل که آنها را می‌سازد، یعنی نشانه را هم دربرمی‌گیرد. او مثال یک دسته گل رز را می‌زند که برای فرد مورد علاقه‌ای فرستاده می‌شود. بارت می‌گوید: گلهای نشانه علاقه و پایبندی هستند، ولی معنی آن جفتی است: گلهای و احساس. از دیدگاه بارت فرم‌های زبان چنان فراگیر و قوی هستند که جوهره خود و جامعه را شکل می‌دهند. او هم حرف سوسور را تکرار می‌کند که زبان را می‌توان برحسب خود زبان تحلیل کرد، نه برحسب آنچه مردم با زبان در گویش روزمره انجام می‌دهند. در واقع بارت تمایز میان دال (کنمه) و مدلول (شیئی) را برمی‌دارد و آنها را به معنی و فرم مبدل می‌سازد.^{۱۵}

در هر حال، بارت، ساختارگرایی را به مثابه یک فلسفه و تئوری، روش مطالعه ابزارهای فرهنگی می‌داند که از زبان‌شناسی معاصر ریشه گرفته است، چراکه مطالعات ساختارگرایی مبتنی بر نشانه‌شناسی عمدتاً بر همان تفکیک دال از مدلول متکی است. از دیدگاه رولان بارت ارتباطی که نشانه‌شناسی نشان

پیام است، نه بر نمودهای ظاهری آن. و باز به همین دلیل است که بارت می‌گوید ارتباطی که نشانه‌شناسی نشان می‌دهد مهم است و آن صرفاً رابطه‌ی شیئی و معنی نیست. به دیگر سخن، نشانه‌شناسی و یا همان نگاه ساختارگرایی برخاسته از زبان‌شناسی، ملاحظاتی جهان واقعی را کنار می‌گذارد، اما در عین حال مفهوم نشانه جبراً ما را به سوی واقعیتی در فراسوی خود سوق می‌دهد. مثل بحث اسطوره مطروحه از سوی بارت، که در واقع اسطوره در جای ایدئولوژی و زیرساخت قرار می‌گیرد.

در اینجا ذکر این نکته ضروری است که توجهی به برآوردهای سنتی مارکسیستی از رسانه‌ها داشته باشیم که دو مشخصه مهم را در درک رسانه‌ها مطرح می‌کردند، یکی نقش سلطه ایدئولوژیک وسایل ارتباطی و صنایع فرهنگی (مکتب فرانکفورت) و دیگری بحث زیرساخت و روساخت که البته در اینجا اصل مسأله موضوع مالکیت رسانه بود و ظرفیت نشانه‌سازی رسانه در درجه دوم اهمیت قرار می‌گرفت. در هر صورت اگرچه از زاویه مارکسیستی، رسانه‌ها تدارک بیننده ایدئولوژی طبقه حاکم هستند و از دیگر سو القاگر نوعی آگاهی کاذب، اما ساختارگرایان عملاً از زاویه صرف روساخت/زیرساخت به موضوع نگاه نمی‌کنند. آنها آمیزه‌ای از نظرات زبان‌شناسی سوسور، نشانه‌شناسی بارت و مردم‌شناسی استروس را - که به آن خواهیم پرداخت - به کار گرفتند که البته خیلی هم با تئوری مارکسیستی ایدئولوژی بی‌ارتباط نیست، یعنی همان نظریه‌ای که ایدئولوژی را بازتابی از زیربنای اقتصادی صنایع رسانه‌ای و جامعه می‌داند. همانگونه که لوی آلتوسر (L. Althusser) رسانه‌ها را ابزار ایدئولوژیک دولت‌ها قلمداد می‌کند. در هر صورت از زاویه ارتباطی و رسانه‌ای، ساختارگرایان بر گفتمان در رسانه‌ها تأکید می‌ورزند و به

■ ساختارگرایان بر گفتمان در

رسانه‌ها و توجه کردن به سلطه

سرمایه‌داری در آنها تأکید می‌ورزند.

■ ساختارگرایی علی‌رغم دامنه

وسیع خود، هنوز مورد پذیرش

همگانی قرار نگرفته است.

توجه کردن به سلطه سرمایه‌داری در آنها و به عبارت دیگر به تعبیر بارت فرقی میان تحلیل‌گر و هنرمند نیست، هر دو در پی خلق چیزی هستند چه در واقعیت اجتماعی و چه در تخیل.^{۱۶}

در عین حال تعریفی کوتاه از گفتمان و سپس تعریف ساختارگرایی از نگاه یک فرهنگ بین‌المللی ارتباطی می‌تواند مقدمه‌ساز ورود ما به زاویه جامعه‌شناسی و روانکاوانه بحث شود. فرهنگ آموزش زبان و زبان‌شناسی کاربردی در مدخل گفتمان می‌نویسد:

«گفتمان تحلیل این نکته است که چگونگی جملات و گفتار و نوشتار، واحدهای بزرگتر معنایی را به وجود می‌آورند. نظیر پاراگراف، مکالمه، مصاحبه و غیره. گفتمان تحلیل نقش‌های زبان است برای نیل به این نکته که زبان فراتر از یک پدیده مبتنی بر جمله است.»^{۱۷}

و اما فرهنگ مطالعات رسانه‌ای و ارتباطی در برابر مدخل ساختارگرایی چنین می‌آورد: «ساختارگرایی اصطلاحی قرن بیستمی است که برای توصیف سنن مشخص تحلیلی در طیفی از مطالعات به کار می‌رود: زبان‌شناسی، نقد ادبی، تحلیل روانی، انسان‌شناسی اجتماعی، تئوری مارکسیستی و تاریخی اجتماعی. کتاب فردینان دوسوسور به نام دوره زبان‌شناسی عمومی که در سال ۱۹۵۴ ترجمه شد، قطعاً کلیدی‌ترین اثر این جنبش به شمار می‌آید. اما بعدها ساختارگرایی توسط لوی استروس و رولان بارت توسعه و تنوع یافت. ساختارگرایی یک اصطلاح فراگیر است که در ارتباط با مطالعه نظام‌های نشانه‌ای یا نشانه‌شناسی به کار می‌رود. ساختارگرایان معتقدند زبان هم منبع طبیعی و هم منبع فرهنگی دارد. منبع طبیعی زبان که ودیعه ژنتیک نوع انسان است، در چارچوب شبکه معنایی منظم از فرهنگ جامعه قرار می‌گیرد. ساختارگرایی غالباً مضامین ژرف و ناخودآگاه را در قبال واقعیت اجتماعی پدیدار می‌سازد. ساختارگرایی به‌طور مشخص بررسی شیوه کاربرد زبان در ایجاد و ساخت معنی از واقعیت‌های اجتماعی است. با این همه فرضیات مربوط به واقعیت اجتماعی، خود محصول شرایط اجتماعی است. بنابراین، فرهنگ‌های متفاوت و خرده فرهنگ‌ها و در واقع افراد، ممکن است الگوهای متفاوت معنایی را از شرایط یا رویدادهای عینی مشترک

■ انتقاداتی که در رابطه با

ساختارگرایی مطرح است عبارتند از

اینکه مکتبی ذهنی و محافظه‌کارانه

است و انسان را نادیده می‌گیرد.

روابط را صرفاً در سطح خرد تحلیل

می‌کند، بیشتر از وضع موجود دفاع

می‌کند، بیش از حد کل‌گراست، و

جنبه‌های تضاد اجتماعی را

بی‌اهمیت قلمداد می‌کند.

استخراج کنند. تحلیل ساختاری برای وجوه مختلف ارتباطی نظیر فیلم کاربرد دارد.»^{۱۸}

د- زاویه جامعه‌شناسانه و روان‌شناسانه

ساختارگرایی به دو معنا به کار برده می‌شود. یک مورد شیوه‌ای خاص و تحلیلی در علوم انسانی و به خصوص در جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی و دیگری به مفهومی فلسفی و وجه اشتراک دو معنی فوق نیز همان «ساخت» است و ساخت هم چیزی نیست جز ترتیب خاص همبستگی اجزای یک مجموعه برای منظوری معین، مثل ساخت اجزای بدن و طریقه‌ای که این اجزا با هم همکاری می‌کنند.^{۱۹}

به عبارت دیگر: «ساخت چیزی نیست جز مجموعه قواعدی که رابطه‌ها (Rapports)، ارتباطات (Communications) و موقعیت‌ها را توجیه می‌کند. این مطلب سبب می‌شود که انسان‌شناس و ریاضیدان نقطه مشترک فکری بیابند. زیرا هر دو بر مفهوم ساخت متکی هستند. بنابراین، ریاضی نیز چیزی جز علم ساخت نیست، علم همه ساخت‌ها، از هر نوع که باشند و به هر دسته از موجودات که مربوط باشند... روش مکتب اصالت ساخت به‌طور دقیق بررسی مسائل و تبدیل آنها به ساخت است. این مکتب به جای پرداختن به رویدادهای اجتماعی به تحلیل ساخت شبکه‌های روابط رویدادها می‌پردازد و معتقد است که مجموعه این روابط دارای نقطه تقاطع و هسته‌ای هستند که تمام این روابط نسبت به آن شکل می‌گیرند.»^{۲۰}

از دیدگاه مکتب اصالت ساخت یا ساختگرا، «انسان جز بازگوکننده ساختها، چیزی نیست.»^{۲۱}

تعاریف دیگری نیز در زاویه جامعه‌شناسی ساختارگرایی وجود دارد: جست‌وجوی قوانین

جهانی و غیرقابل تغییری که در همه سطوح زندگی بشر از بدوی تا پیشرفته‌ترین سطح وجود دارند.^{۲۲}

استروس پدر ساختارگرایی

مهم‌ترین اقدامی که بلحاظ جامعه‌شناختی در ساختارگرایی صورت گرفت همان کاری است که کلود لوی استروس (اشتراوس) در انسان‌شناسی صورت داده است، به طوری که کسورسویل (Edith kurzweil) وی را پدر ساختارگرایی نامیده است و همانگونه که اکثر جامعه‌شناسان معترف هستند، ساختارگرایی در جامعه‌شناسی به شدت تحت تأثیر آثار استروس قرار گرفته است.^{۲۳}

استروس کیست؟ مکاتب تأثیرگذار بر ساختارگرایی کدامند؟

استروس (۱۹۰۸) زاده بلژیک و بزرگ شده فرانسه است. او در رشته فلسفه دانشکده حقوق دانشگاه پارس تحصیل کرد (۱۹۲۷-۳۳) و مدتی نیز استاد دانشگاه سانپولو برزیل بود (۱۹۳۷-۳۷). اولین اثر او با نام سازمان اجتماعی سرخپوستان (۱۹۳۶) به صورت مقاله منتشر شد. مقاله تحلیل ساختاری در زبان‌شناسی و انسان‌شناسی را در سال ۱۹۴۵ به علاقه‌مندان خود عرضه کرد و سه سال بعد کتابی دیگر درباره زندگی خانوادگی سرخپوستان نوشت. استروس در سال ۱۹۴۹ ساختهای مقدماتی خویشاوندی را نوشت و سپس در سال ۱۹۵۲ نژاد و تاریخ را عرضه کرد. مطالعه ساختاری اسطوره (۱۹۵۵) و انسان‌شناسی ساختاری (۱۹۵۸) آثار بعدی وی بودند. در سال ۱۹۶۰ داستان ایندیوال و دو سال بعد توتمیسم امروز و اندیشه‌های وحشی را نوشت. سه جلد کتاب وی نیز درباره منطق اساطیر در فاصله سالهای ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۷ به بازار نشر عرضه شد و به این ترتیب بود که ساختارگرایی بیشترین رنگها و تأثیرات خود را از استروس گرفت و در چند دهه اخیر استفاده از این مفهوم با تأکید خاص از سرگرفته شد.

«به دنبال نظریات رادکلیف براون در انگلستان و شاگرد وی مایر فرتز: در کتاب ساخت اجتماعی، مردم‌شناسان دیگری نظیر رفرچ (از پیروان مالینوفسکی)، مورداک و افراد دیگری مانند مرتن، شیلر، لوی و پارسنر که نظرات مردم‌شناسان انگلیسی را در امریکا دنبال کردند، هر یک مفهوم ساخت را به صورت‌های مختلفی به کار گرفتند. لیکن در این

میان نظرات لوی اشتراوس در چند دهه اخیر اهمیت و برجستگی خاصی پیدا کرده است و جایگاه ساختارگرایی در بین سایر مکاتب و نظریه‌ها تثبیت شده است.^{۲۴}

مکاتب تأثیرگذار بر ساختارگرایی

مکاتب دیگری نیز بر تفکر ساختی قرن بیستم تأثیر گذاشته‌اند، آنها عبارتند از:^{۲۵}

۱- مفهوم هگلی کلیت، که تاریخ‌نویسان و فلاسفه ایده‌آلیست آلمانی از آن در تحلیل جامعه بهره‌گرفتند.

۲- نظریه گشتالت در روان‌شناسی ادراکی که در صدد برآمد به روش تجربی اثبات کند که کل چیزی فراتر از مجموعه اجزای فردی آن است.

۳- زبان‌شناسی دوسوسور که مصمم بود نظریه انمیستی دستور زبان کلاسیک را با تمیز نهادن میان زبان و گفتار مردود اعلام کند. در نظریه سوسور زبان ساخت اصلی و گفتار تجلی تجربی آن است.

۴- تحلیل مارکسیستی از شکل‌بندی اجتماعی که به کنش و واکنش پیچیده اجزای متشکله جامعه علاقمند بود.

۵- تحول سبرنتیک و نظریه ارتباطات نیز از جمله آرای بودند که در تحول بینش ساختی مؤثر افتادند.

استروس، ساخت و ناخودآگاه

استروس در طرح ساختارگرایی خود از یک سو به مارکس و از سوی دیگر به فروید روان‌شناس نظر داشته است. جست‌وجوی او برای دستیابی به فرایندهای ناخودآگاه نشانگر تأثیر روانکاوی فروید بر او می‌باشد. البته خود او می‌گوید:

«دلیل عدم موافقت من با تعبیر روانکاوی از اسطوره آن است که این مکتب می‌پندارد ماهیت اسطوره، فردی است و از اختلال عصبی ناشی شده است، در صورتی که انسان‌شناسی ماهیت اسطوره را جمعی می‌داند» به نظر لوی اشتراوس اسطوره چه در زمان و چه در مکان خصلت جمعی دارد و از ناخودآگاه جمع نشأت می‌گیرد. رمزشناسی زبان و رابطه دال و مدلول در هر فرهنگ بشری در ساخت ناخودآگاه، شکل می‌گیرد.^{۲۶}

به‌طور خلاصه، ساختارگرایان به این ترتیب، به جای تکیه به اعمال فردی، بیشتر به

■ تأکید ساختارگراها بر ساخت

درونی متن یا پیام است، نه بر نمودهای ظاهری آن.

ساخت اعمال آنها توجه دارند، زیرا معتقدند انسان‌ها از شیوه‌هایی پیروی می‌کنند و دست به اعمالی می‌زنند که همیشه نسبت به آنها آگاهی ندارند و همانگونه که ذکر شد انسان را بازتاب ساختها می‌دانند و این انعکاس از فراسوی انسان و ناخودآگاهش رخ می‌نماید.

استروس، انتزاع منطقی - تجربی

از دیدگاه استروس ساخت ترکیب خاص همستگی اجزای یک مجموعه است که هدف

معینی را تعقیب می‌کند. از نظر او ساخت شیئی، محسوس، در جهان خارج نیست، بلکه امری ذهنی و اعتباری به‌شمار می‌آید و برای چنین ساختی سه خصلت قائل می‌شود:^{۲۷}

۱- همچون منظومه یا نظامی است که دگرگونی هر جز آن موجب دگرگونی دیگر اجزا می‌شود.

۲- هر ساختی می‌تواند به صورت نمونه‌های فراوان دیگری از نوع خود تجلی کند.

۳- ساخت، خاصیت پیش‌بینی دارد، یعنی بر این اساس می‌توان پیش‌بینی کرد که اگر در یک یا چند عنصر از عناصر ساخت، تغییراتی پدید آید، در کل ساخت چه واکنشی پدید می‌آید.

استروس، ساخت و فرهنگ

اگرچه در انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی مفاهیم ساخت و فرهنگ به جای یکدیگر به کار رفته‌اند و ساختارگرایی نیز به جای فرهنگ‌گرایی به کار رفته است، ولی خود استروس تعریف و دیدگاه خاصی در این باره دارد:

«مجموعه آداب و رسوم یک ملت دارای شکل خاص و نظام‌هایی است. من معتقدم که این نظامها نامحدود نیستند و جوامع انسانی همانند افراد، چیزهایی را

به طور مطلق نمی‌آفرینند، بلکه از بین همه امکانات که برای ترکیب عناصر دارند، به انتخاب می‌پردازند و می‌توان با تشکیل فهرستی از همه رسوم مشاهده شده و آنچه در افسانه‌ها مجسم شده و حتی آنچه ناشی از بازی اطفال و بزرگسالان و خوابهای افراد سالم یا بیمار است، جدول زمانی مشابه جداول عناصر شیمیایی درست کرد که در آن همه رسوم موجود یا ممکن جمع‌آوری شده، به گروه‌های بزرگ تقسیم می‌شوند و از این راه می‌توان آداب و رسوم گوناگون را که جوامع مختلف پذیرفته‌اند، شناخت.^{۳۸}

استروس و ساختارهایش

یکی از دلایلی که بررسی آرای استروس را دشوار می‌سازد انواع گوناگون ساختارهایی است که در آثار او به چشم می‌خورد. ساختارهای کلان جهان اجتماعی (Large-scale structures)، (که از چشم پنهان می‌مانند)، ساختارهایی که در واقع مدل (Model) هستند: این مدلها را دانشمندان علوم اجتماعی می‌سازند تا لایه‌های ساختاری زیرین جامعه را نشان دهند، نوع سوم ساختارها از نظر استروس ساختار ذهن انسان (Structure of the human mind) است و همین ساختار ذهن انسان است که در آثار استروس ساختار نهایی را می‌سازد.^{۳۹}

افزون بر این: استروس کاشف نظامهای خویشاوندی (Kinship systems) نیز هست. او این نظامها را به عنوان نظامهای ارتباطی، قابل تحلیل ساختاری می‌سازد. او با توجه به یافته‌های زبان‌شناسی به عنوان مثال تبادل عروس را مثل تبادل واژه‌ها تحلیل می‌کند و هر دو را مبادلاتی اجتماعی و قابل تحلیل از جنبه ساختاری می‌داند^{۴۰} و به این ترتیب استروس، به جای گفته‌ها و اعمال انسانها، بیشتر به محصولات انسانی توجه می‌کند و به دنبال کشف ساختار عینی این محصولات می‌گردد. او به روابط متقابل این محصولات در بررسی محصولات گوناگون انسانی مثل اسبوره‌ها و نظامهای خویشاوندی علاقه دارد و نمودار متقابل چنین روابطی همان ساختار است و از آنجا که ساختار را مشاهده‌کننده (Observer) ایجاد می‌کند، مشاهده‌گران مختلف می‌توانند ساختارهای مختلفی بسازند و لذا ساختارهایی که از این طریق ساخته می‌شوند، در جهان واقعی، وجود خارجی

مبانی ساختارگرایی در دوره جدید

برای ساختارگرایی در عصر جدید سه پایگاه عمده قایل شده‌اند: قواعد زبان‌شناسی - که ذکر آن رفت -، روش‌های ریاضی و نظریه گشتالت. در مورد روش‌های ریاضی باید گفت استروس با تصویری که از ساخت می‌دهد در واقع آنرا قابل تبدیل به فرمول ریاضی می‌داند.

«مکتب اصالت ساخت معتقد است که ریاضیات به علوم اجتماعی همانند علوم طبیعی نه تنها زبان مشترکی می‌دهد، بلکه آنرا در شبکه منظمی جا داده و تابع قوانین می‌سازد، لوی اشتراوس سعی کرده است ساخت‌های ریاضی را به پدیده‌های اجتماعی دیگر مثل اسبوره و موسیقی تعمیم دهد. ریاضیات در صورتی برای علوم اجتماعی مفید خواهد بود که تنها روی محاسبه با اعداد تکیه نکنند، بلکه رابطه‌ها، ارتباطات و موقعیت‌ها را نیز مورد توجه قرار دهد. در واقع ساخت، چیزی جز مجموعه قواعدی که رابطه‌ها، ارتباطات و موقعیت‌ها را توجیه می‌کند، نیست بنابراین ریاضی چیزی جز علم ساخت نیست، یعنی همه ساختها از هر نوع که باشند و به هر دسته از موجودات که متعلق باشند.»^{۳۲}

در مورد نظریه گشتالت (Gestalt) نیز باید گفت: چون گشتالت هم به منزله شکلی کلی، ساخت است، تأثیرات خود را بر ساختارگرایی گذاشته است.

«می‌توان گفت گشتالت سازمانی است که در آن خواص اجزاء یا فرایندهای جزئی تابع کل هستند، این مفهوم، هم در مورد نظام‌های فیزیکی و هم درباره نظام‌های روانی (اشکال، اعمال عقلی، استدلال و غیره) به کار بسته می‌شود.»^{۳۳}

در هر صورت به غیر از موضوع گشتالت، همانگونه که گفته شد، بحث ناخودآگاه در آرای استروس در واقع تفسیری مجدد از ناخودآگاه فروید است، چرا که فروید نیز ناخوانده را حوزه‌ای مستقل می‌دید و آنرا ساخت واقعی می‌پنداشت و ظاهراً به نظر می‌رسد که استروس این نظر فروید را پذیرفته که رفتار کنش‌گران را نیروهای ناخودآگاه تعیین می‌کند. جورج ریتر در تئوری

■ ساختارگرایی در حال حاضر

آمیزه‌های از افکار برخاسته از رشته‌های گوناگون زبان‌شناسی، انسان‌شناسی، روان‌شناسی و مارکسیسم است. چنین آمیزه‌های گاه ساختارگرایی را به متن و گاه به حاشیه جامعه‌شناسی می‌کشاند.

جامعه‌شناسانه جملاتی را از استروس نقل می‌کند و منبع آن را ذکر می‌کند که حکایت از اثرگذاری مفهوم ناخودآگاه فروید بر استروس دارد:

«اگر چنانکه من اعتقاد دارم، فعالیت ناخودآگاه ذهن، مشتمل بر تحمیل فرم بر محتوا باشد و این فرم‌ها اساساً برای همه ذهن‌ها یکسان است - از کهنه گرفته تا نوین و از بدوی تا متمدن - پس ضروری و مکفی است تا برای کسب ساختار ناخودآگاه هر نهاد و رسومی به اصل تفسیری معتبری دست یافت، مشروط بر اینکه تحلیل تا حد نهایی صورت گیرد.»^{۳۴}

گونه‌های دیگر ساختارگرایی

۱- مارکسیسم ساختاری نرانسوی

به غیر از ساختارگرایی انسان‌شناختی استروس نوع دیگری از ساختارگرایی به نام مارکسیسم ساختاری فرانسوی نیز وجود دارد که از مارکسیسم رنگ گرفته است. نظرات لویی آلتوسر صاحب نظر معاصر فرانسوی یکی از شاخه‌های کمتر شناخته شده جنبش ساختارگرایی نوین را نشان می‌دهد. آلتوسر که استاد فوکو بوده عملاً به تفسیر آثار مارکس پرداخته و کمتر به نظرات استروس و بارت رو آورده است.

«مهمترین مفهوم آلتوسر در توضیح ساخت، مفهوم پروبلماتیک (Problematic) است... خود آلتوسر در این باره می‌گوید: علم فقط می‌تواند در عرصه و در افق یک ساخت نظری معین به طرح پرسش‌ها بپردازد، یعنی در درون پروبلماتیک آن علم که تعیین‌کننده و شرط مطلق و معین امکان‌پذیر بودن آن علم است.

... مفهوم پروبلماتیک به این معناست که یک مفهوم را نمی‌توان به طور جداگانه فهمید، بلکه باید آنرا در چارچوب نظری و یا ایدئولوژیکی که

مورد استفاده قرار گرفته است، یعنی پروبلماتیک آن دریافت... بنابراین پروبلماتیک عبارت است از عناصر و روابط ساختی آشکار یا پنهان که در کل، تعیین کننده مسائل و پرسش‌ها و در نتیجه پاسخ‌های یک دیدگاه خاص و معرف جوهر اندیشه‌ای است که از تمامی جزئیات بی‌ربط و غیراساسی پیراسته شده است... از نظر التوسر ماتریالیسم تاریخی، علم تاریخی، شکل‌بندی‌های اجتماعی است. هر شکل‌بندی ترکیبی است از وحدت چهار سطح... ساخت اقتصادی (زیربنا)، ساخت سیاسی، ساخت ایدئولوژیک و ساخت نظری.^{۳۵}

۲- ساختارگرایی مارکسیستی

مارکسیست‌ها در پیروی از نظر مارکس معتقدند انسان‌ها در تولید اجتماعی زندگی خویش ناگزیر از برقراری روابط تولیدی هستند که سطح معینی از توسعه نیروهای مولد مادی آنها مناسب است که مجموعه این روابط تولیدی هم ساخت اقتصادی جامعه را تشکیل می‌دهد. بنابراین ساخت از دیدگاه مارکسیست‌ها چنین مطرح می‌شود:^{۳۶}

- ۱- ساخت در اندیشه مارکسیسم مستقیماً با فعالیت تولیدی انسان رابطه دارد.
- ۲- ساخت، نتیجه تولید است و از فعالیت تولیدی تفکیک‌ناپذیر است.
- ۳- ساخت، زمان‌مند است و ساخت متقارن در پایان مرحله سوسیالیسم به وجود می‌آید.
- ۴- ساخت، کلاً یک تعیین‌شدن تاریخی است و در این معنی، نفی است و در فعالیت تولید دائماً تجدید می‌شود.
- ۵- ساخت، پویاست و در درون یک حرکت دیالکتیکی با معنی به نظر می‌رسد. پس عناصر ساختی، قبل از فعالیت تولیدی وجود ندارد.
- ۶- ساخت دیالکتیکی، رابطه میان اجزا و کل را در نظر دارد و در عین حال به یک واقعیت کلی اجتماعی عنایت دارد.

۳- ساختارگرایی امریکایی

تالکوت پارسونز (Talcott Parsons) از چهره‌های مطرح ساختارگرایی امریکایی است. از نظر او: «ساخت عبارت است از آرایش عناصر یک نظام اجتماعی به ترتیبی که

می‌توان این آرایش را از نوسانات ناشی از روابط نظام با محیط، ایمن دانست». پارسونز پنج نوع ساخت تاریخی را مطرح می‌کند که جنبه تطوری دارند: جوامع ابتدایی، جوامع کهن، امپراتوریهای تاریخی حد وسط (مانند چین، هند و خلافت اسلامی و امپراتوری رم)، اجتماعات منفرد و جوامع چین... بنابراین از نظر پارسونز، ساخت نه فقط به لحاظ وحدت ساختی و تعادل و نظام اجتماعی اهمیت دارد، بلکه از نظر تنوع ساخت‌ها و مراحل تحول ساخت (جوامع) نیز مهم است.^{۳۷}

علاوه بر پارسونز، اروین گافمن (Ervin Goffman) نیز در این حوزه مطرح است. تحلیل چارچوب (Fram analysis) جانمایه آرای گافمن را تشکیل می‌دهد. او به دنبال نمودارهای تفسیری (Schemata of interpretation) می‌گردد.

از دیدگاه گافمن، این نمودارها، ساختارهایی نامرئی هستند که بر موقعیت‌ها تسلط و سلطه دارند. از چشم گافمن این نمودارهای تفسیری افراد را قادر می‌سازند تا رویدادهای زندگی شخصی و جهان پیرامون خود را درک کنند، به آنها ماهیت بدهند و برای رویدادها تعیین موقعیت کنند و همچنین رویدادها را بشناسند و بر آنها برجسب بزنند و به این ترتیب، این چارچوب‌ها هستند که رخدادها را معنی‌دار کرده و به تجربه یا کنش فردی و جمعی، جهت موردنظر را می‌دهند. گافمن نه به موقعیت‌ها بلکه به چارچوب آنها توجه دارد. او در حقیقت تلاش می‌کند تا ساختارهای ذهنی استروس را با ساختارهای کلان موردنظر مارکسیست‌های ساختارگرا تلفیق کند.^{۳۸}

۴- ساختارگرایی انگلیسی

یکی از چهره‌های مطرح این مکتب که در نیمه‌اول قرن بیستم بخاطر دقت در شیوه‌ها و آداب مختلف زندگی به شهرت رسید رادکلیف براون (Radcliffe Brown) است. او می‌گوید: «ساخت‌های اجتماعی همانند اندام‌های فردی واقعیت دارند... هنگامی که واژه ساخت را به کار می‌بریم، منظورمان نوعی نظم در اجزاء و عناصر است... فرد، واحد ساخت اجتماعی است، فرد، در ساخت اجتماعی دارای موقعیت است، ما نه می‌توانیم افراد را جدا از ساخت اجتماعی بررسی کنیم و نه ساخت اجتماعی را جدا از افرادی که

واحدهای تشکیل دهنده آن هستند».^{۳۹} آنچه رادکلیف براون می‌گوید جوهره دیدگاه ساختارگرایی انگلیسی است. از نظر او ساخت سلطه روابط در یک زمان مفروض است که اشخاص را به هم پیوند می‌دهد، اما شکل ساختی صورت کلی روابط است که نسبتاً پایدار است و از تجرید موارد خاص به دست می‌آید.^{۴۰}

ویژگی‌های کلی ساختارگرایان

اگرچه همه نحله‌های ساختارگرا در خصوصیات زیر با یکدیگر به طور کامل

■ دهه گذشته شاهد رشد فزاینده

توجهات نسبت به تحلیل

نشانه‌شناسانه پیام‌های و وسایل

ارتباط جمعی بوده است. این امر در

تحلیل پوشش اخبار، تحلیل تبلیغات،

فیلم و تلویزیون به کار گرفته شده و

پایه‌های نظری‌های ایدئولوژی پیش

رفته است.

■ در حال حاضر، به موازات رشد

ساختارگرایی، جنبشی به نام

فراساختارگرایی

نیز مطرح شده است.

مشابهت ندارند، اما رگه‌ها و ویژگی‌های کلی ساختارگرایان به قرار زیر است:^{۴۱} ساختارگرایان معتقدند که:

- ۱- اگر پدیده‌ای برای بازسازی مجدد به عناصر تشکیل دهنده آن خرد شود، اجزای آن نباید بطور جداگانه مطالعه شوند، بلکه باید به منزله نظام سازمان‌یافته‌ای از عناصر و اجزای مربوط مدنظر قرار گیرند.
- ۲- ساخت در پس واقعیت اجتماعی است و باید کشف شود.
- ۳- باید بین کنش زبانی و توانش زبانی (کاربرد زبانی / توانایی زبانی) تمایز قایل شد.
- ۴- از روش‌های تحلیل زبان باید در فعالیت اجتماعی نیز بهره گرفت و با استفاده از آنها به نقد و بررسی فعالیت‌های اجتماعی پرداخت.
- ۵- از مکتب پراگ نیز می‌توان در تحلیل ساختها بهره گرفت.
- ۶- از زبان‌شناسی سوسور یعنی از تقسیم‌بندی در زمانی و همزمانی او نیز می‌توان استفاده کرد.

۷- ساختارهای همریخت (ایزومورفیک) (شبه هم ولی از مواد مختلف) را می توان در ابعاد اجتماعی مشخص کرد.

در یک تحلیل کلی تر می توان گفت ساختارگرایان در پی این هستند تا روابط منظم میان قواعد زندگی اجتماعی و زبان را کشف کنند. آنها تا حدی جلو می روند که آنها را واریاسیون هایی از یک موضوع قلمداد می کنند.

نقد ساختارگرایی

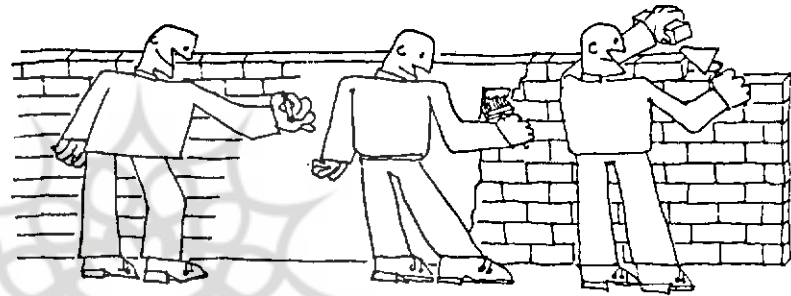
ساختارگرایی علی رغم دامنه وسیع خود، هنوز مورد پذیرش همگانی قرار نگرفته است. جورج ریتزر به نقل از دیوید گودارد (David Goddard) می گوید: ساختارگرایی

۵- بیشتر از وضع موجود دفاع می کند و کمتر در فکر تغییرات بنیادی است.

۶- بیش از حد کل گرا است و پرداختی موهوم از کنش دارد.

۷- جنبه های تضاد اجتماعی را بی اهمیت قلمداد می کند.

در هر حال به قول ژان پل سارتر: «مهم نیست که ساختارگرایان از انسان چه چیزی ساخته اند، بلکه مهم این است که این انسان به آنچه که از او ساخته اند، چگونه پاسخ می دهد؟ آنچه از انسان ساخته اند، ساخت ها، یعنی کل معنی داری است که مورد مطالعه علوم انسانی است. انسان تاریخ را می سازد که در کلیت خود: عملی برتر از این ساخت هاست.» و در



Salih Memecan

عین حال جمله فوکو نیز که در پی بررسی فرهنگ غربی از رنسانس تا زمان حال ادا شده است جالب و تکان دهنده است: «انسان چهره ای ماسه ای است که با پاشیده شدن اولین امواج محو می شود.» ۲۲

حاشیه:

- ۱- دکتر غلامعباس توسلی، نظریه های جامعه شناسی، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها، ۱۳۷۰.
2. Dictionary of language Teaching & Applied linguistics. Jack C. Richards, John Platt, Heidi Platt, New edition. Longman Dictionaries. Longman Group. UK Limited. 1992. p. 358.
3. Ibid., p. 357.
- ۴- رجوع کنید به: کورش صفوی، درآمدی بر زبان شناسی، نگاه نشر و ترجمه کتاب، ۱۳۶۰، فصل هفتم، صص ۸۱ تا ۸۷.
- ۵- در زمینه شناخت جزئی تر آرای سوسور رجوع کنید به: محمدرضا باطنی، نگاهی تازه به دستور زبان، انتشارات آگاه، ۱۳۵۶، صص ۷۷ تا ۱۰۸.
- ۶- مانفرد بی پرویش، زبان شناسی جدید، ترجمه محمدرضا باطنی، انتشارات آگاه، صص ۲۶ تا ۳۳.
- ۷- بابک احمدی، ساختار و تاویل متن، شادوده شکنی و هرمنوتیک، نشر مرکز، چاپ دوم، جلد اول، صص ۱۴.
- ۸- همان جا، صص ۱۶.
- ۹- همان جا، صص ۱۹.
- ۱۰- همان جا، صص ۱۸۴ و ۱۸۵.

نه تنها چندان مایه ای در چپه برای عرضه ندارد، بلکه برای علاقت جامعه شناسی سنتی نیز یک تهدید به شمار می رود. برای مثال ساختارگرایان به مضامین جامعه شناسانه ای چون خودآگاه خلاق، کنشگران، کنش، رفتار و تعامل علاقه چندان ندارند... حتی افرادی نظیر گودارد جامعه شناس می گویند اگر جامعه شناسی، ساختارگرایی را بپذیرد، با پیامدهای ناگواری مواجه خواهد شد. ۲۲

و بالاخره انتقادات دیگری که در ارتباط با ساختارگرایی مطرح است، به قرار زیر است:

- ۱- مکتبی ذهنی است و علی رغم اینکه استروس، تحقیق را از پدیده های فرهنگی آغاز می کند، سرانجام ماجرا را به ذهن انسان ختم می کند.
- ۲- مکتبی محافظه کارانه است، چون از تغییرات ریشه ای کمتر سخن به میان می آورد.
- ۳- انسان را به ویژه نیروی او را نادیده می انگارد، زیرا انسان از دیدگاه ساختارگرایان چیزی جز بازتاب ساختها نیست.
- ۴- روابط را صرفاً در سطح خرد تحلیل می کند و از تحلیل روابط بنیانی اجتماعی عاجز است.

- ۱۱- همان جا، صص ۱۸۸ و ۱۸۹.
12. Barry Smart, Michel Foucault, Key Sociologists Series, Routledge, 1985. p. 16.
13. George Ritzer, *Sociological Theory*, second edition, KNOPF, 1988. p. 463.
14. Ibid., pp. 464-467.
15. Fred Inglis, *Media Theory, an Introduction*, Basil Blackwell, 1990. Chapter five, from semiotics to discours pp. 92.109.
- ۱۶ برای کنکاش بیشتر در رابطه با زاویه ارتباطی و رسانه ای بحث رجوع کنید به:
- Gurvitch, michael, Tony Bennet, james curran, jane woollacott, *Culture, Society and the Media: Messages and Meanings*. Janet woollacott. Routledge 1982. pp. 91-111.
17. RITZER OP Cit., p. 111.
18. James watson and Anne Hill, *A Dictionary of communication and Media Studies*. second edition Edward Arnold, 1990. pp. 167-168.

۱۹- ژیا شیبانی، مکتب اصالت ساخت، نامه علوم اجتماعی، دوره اول، ش ۲، انتشارات دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، صص ۲۸.

۲۰- همان جا، صص ۳۴.

۲۱- همان جا، صص ۳۶.

22. Ritzer. OP.Cit p. 455.
23. Ibid.,
- ۲۴- غلامعباس توسلی، پیشین، صص ۱۲۴.
- ۲۵- همان جا، صص ۱۲۶ و ۱۲۷.
- ۲۶- همان جا، صص ۱۴۰.
- ۲۷- همان جا، صص ۱۴۱.
- ۲۸- همان جا، صص ۱۴۸.
29. Ritzer. OP.Cit., p. 456.
30. Ibid.,
31. Ibid.,
- ۳۲- غلامعباس توسلی، پیشین، صص ۱۵۸.
- ۳۳- دکتر محمود منصوره، دکتر پریخ دادستان، دکتر میانراده، لغت نامه روان شناسی، ۱۳۵۶، صص ۲۷۶.
34. Ritzer. OP.Cit., p. 458.
- ۳۵- غلامعباس توسلی، پیشین، صص ۱۸۳.
- ۳۶- همان جا، صص ۱۷۸ و ۱۷۹.
- ۳۷- همان جا، صص ۱۸۶ و ۱۸۸.
38. Ritzer. OP.Cit., p. 462.
- ۳۹- غلامعباس توسلی، پیشین، صص ۱۲۸.
- ۴۰- همان جا، صص ۱۲۹.
- ۴۱- غلامعباس توسلی، همان جا، صص ۱۹۵ تا ۱۹۷.
42. Ritzer. OP.Cit., p. 462.

۴۳- نقد ساختارگرایی، نقل به مضمون است از نظریه های جامعه شناسی دکتر غلامعباس توسلی، صص ۱۹۷ تا ۲۰۲.

* برای مطالعه بیشتر:

- ۱- لوی استروس: نوشته ادورد لیچ، ترجمه دکتر حمید عیابنده، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۰.
- ۲- مبانی جامعه شناسی: هانری مندراس، ترجمه باقر پرهام، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۴۹.
- ۳- ساختارگرایی: غلامعباس توسلی، نامه علوم اجتماعی، دوره جدید، ش ۱، جلد اول، انتشارات دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، پائیز ۱۳۶۷.